

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

دوره جدید - شماره چهارم، شماره پیاپی: هفتم

بهار ۱۳۹۰ - از صفحه ۵۹ تا ۷۹

«بررسی پسوند و پیشوندهای مشترک زبان ارمنی و

زبان‌های ایرانی باستان»*

دکتر فرح زاهدی^۱

استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران در کتابخانه ملی ایران

مریم مکی^۲

چکیده:

هنریک هوبشمان در ۱۸۷۷ نشان داد که زبان ارمنی شاخه مستقلی از زبان‌های هند و اروپایی هستند. زبان ارمنی بر اثر تماس و برخوردهای نزدیک ملت ایران در دوران باستان به مقیاس زیادی از زبان فارسی تاثیر پذیرفته است. خویشاوندی زیادی بین زبان ارمنی و زبانهای ایرانی باستان مشاهده می‌شود که برخی از آنها ناشی از وام‌گیری واژه‌ها در زبان ارمنی از ایرانی باستان می‌باشد در این مقاله نگارنده قصد دارد که به بررسی تعدادی واژه‌های ارمنی که دارای پسوند یا پیشونداند و از زبان‌های ایرانی باستان وام گرفته شده‌اند بپردازد. از جمله پسوندهای شاخصی که در زبان ارمنی وارد شده‌اند می‌توان: ak, aran, estan -pet ... و تعدادی پیشوند: -ham - dz, ... نام برد. یافته‌های مطالعه حاضر، ثابت می‌کند که تعدادی از پسوند و پیشوندهای زبان ارمنی از زبان‌های ایران باستان قرض گرفته شده است.

کلیدواژه‌ها: پسوند، پیشوند، زبان‌های ایرانی باستان، زبان ارمنی

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۰ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۲/۱۱

پست الکترونیکی: Maryammakki432@gmail.com

^۱ - مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات - تهران

^۲ - دانشجوی دوره دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی - واحد علوم و تحقیقات - تهران

مقدمه:

قوم ارمن در طول تاریخ موجودیت خود با دیگر ملل، روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنگاتنگی داشته است. علاوه بر این، مدت‌های مدیدی تحت استیلای حکومت‌های دیگر بوده است.

در چنین شرایط زندگی تاریخی، قوم ارمن در نتیجه این روابط، برخی تاثیرات فرهنگی، زبانی نیز پذیرفته و به نوبه خود بر آن‌ها تاثیر گذاشته است. تاثیر زبان‌های ایرانی باستان بر روی زبان ارمنی به میزان زیاد از طریق وام‌گزاری واژه‌های جداگانه و منفرد در زبان محاوره‌ای و سپس ادبی صورت گرفته است. در این روند تاثیرپذیری و تاثیر گذاری، قوم ارمن از لحاظ زبان ارمنی در وهله اول از زبان‌های موسوم به زبان‌های ایرانی، یونانی و در مقیاس کوچکتر از آشوری، گرجی و عربی متاثر شده است. هراچیا آچاریان، شمار واژه‌های وارد شده از زبان‌های ایرانی باستان به زبان ارمنی را هزار و چهارصد و یازده واژه برآورد کرده است.

میه (Meillet) در سال ۱۹۱۱ میلادی بیان کرد که منبع بسیاری از واژه‌های ارمنی، فارسی جنوب غربی و شمال غربی می‌باشد. (Meillet, 1911, p 12) وندها از لحاظ قرارگرفتنشان نسبت به پایه به سه دسته تقسیم می‌شوند. پیشنهاد، وندی است که قبل از پایه قرار می‌گیرد. میانوند، وندی است که در درون پایه و پسوند، وندی است که بعد از پایه قرار می‌گیرد.

در این مقاله، ابتدا تعدادی پسوند و یا پیشنهاد موجود در زبان فارسی آورده شده، سپس تعدادی از واژه‌های ارمنی که از زبان‌های ایرانی باستان قرض به عاریه گرفته شده‌اند و دارای این پسوند و پیشنهادها می‌باشند آورده شده است تا بتوان بیان کرد که این پسوندها و پیشنهادهای ارمنی از زبان‌های ایرانی باستان گرفته شده است.

ak- از ایرانی باستان aka می‌باشد. و فارسی میانه اشکانی آن "ag , ak" می‌باشد مانند bastag «بسته» ammōxtag آموخته، bōxtag نجات یافته (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۵) در پارتی به صورت‌های گوناگون برای ساختن صفت مفعولی از ماده ماضی می‌آید.

برای ساختن اسم از اسمی دیگر: *čihrag* چهره، *parrag* پره
برای ساختن اسم از ماده مضارع *ambārag* انبار
برای ساختن صفت فاعلی از ماده مضارع *išnāsag* آشنا، شناسنده، *parwarzay*
پروراننده

برای ساختن صفت از اسم: *āsmānag* آسمانی *išnōhrag* سپاسگزار
برای ساختن صفت از صفت *syāwag* سیاه
(رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۹۵)

(-ak) این پسوند در فارسی سه نوع اسم مصغر می‌سازد: اسم مصغر خنثی مانند
«شلوارک»، اسم مصغر تحبیب مانند «دخترک»، اسم تحقیر مانند «کچلک»
ک به اسم اشیاء می‌چسبد و اسم‌هایی می‌سازد که با وجود داشتن شباهت ظاهری
با اسم ریشه از نظر ماهیت و طبیعت با آن متفاوت است. مانند «دمک، شاخک، پولک،
سنجاقک»

ک به برخی افعال می‌پیوندد و اسم شیء می‌سازد: مانند غلتگ، از غلت از مصدر
غلتیدن، مترسک از ترس از مصدر ترسیدن»

ک: می‌تواند به این صورت نیز باشد: اسم + ماده فعلی + -ک: باد + کردن + کن ←
بادکن

تار + تنیدن / تن + -ک ← تارتنک، اسم + صفت + ماده فعلی + -ک: دل خوش کن
ک به کمک برخی از کلمات عربی اسم ابزار یا دستگاه تقویت قدرت عضلانی
می‌سازد. مانند «عینک، سمعک، - ک به کمک برخی از کلمات عربی اسم ابزار یا
دستگاه تقویت قدرت عضلانی می‌سازد: عینک، سمعک - ک به کمک اسم حیوانات و
اسم اشیاء مشتقاتی می‌سازد که از نظر ماهیت، نوع یا جنس با ماهیت جنس، نوع ریشه
همگون اند. مانند کرمک، شپشک (کشانی، همان، صص ۲۴، ۲۵، ۲۶)

حال تعدادی از واژگان ارمنی که با همین پسوند یافت شده‌اند: (Schmitt, 1987)

dastak «دست» (Acharian, ibid, P 626) (Malkhasian, ibid, p 492)

پهلوی: dast (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۲) پارتی: dast (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۲)
اوستا: (Riechelt, 1911, P279) فارسی باستان: dasta (kent, 1379, p 190)
daštarak «حوله، دستمال» (Acharian, 1971, P627) مالخاسیان پهلوی این واژه
ندارد (Malkhasian, ibid, V1, P492) (Hubschmann, ibidi, P135) پهلوی:
dastārak (مکنزی، ۱۳۷۱، ص ۶۲)
gumartak «گروه - اجتماع» (Acharian, ibid, P592) مالخاسیان: گروه سربازان،
(Malkhasian, ibid, V1, P 468)
پهلوی: gumārtag (Hubschmanni, ibid, P135) (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۸۱) نو:

گماشته

hreštak: «قاصد، پیغامبر، پیغمبر» (Malkhasian, ibid, p 150)
(Acharian, ibid, p 134)
پهلوی: freštak (مکنزی ۱۳۷۹، ص ۷۵) نو:

فرشته

pahak: «نگهبان، پاسبان» (Malkasian, 1361, p 37)
(Acharian, 1971, p10),
(Hübschmann, ibid, p 217)، فارسی میانه پهلوی، pahrag (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹)
فارسی میانه و پارتی ترفانی: Pahrag (Boyce, ibid, P70)، فارسی نو: با بهره
(نگهبانی، محافظت)

Stambak: «یاغی، سرکش» (Malkhasian, ibid, p 260)
(Acharian, 1971, p 268)
پهلوی: Stambag «ستمگر» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸)

اوستا: stamba- (Bartholomed, Ibid, P 1606) فارسی نو: ستمبه
Tapak «تابه تاوه» (Acharian, 1971, p 372) (Malkhasian, ibid, p 374)
(Hubschmann, ibid, p 252) پهلوی: tāpag = تابه (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۴)
پارتی: tabag (Boyce, ibid, P86)

Akan – (R.Schmit, 1987) در صفات مخصوص نام‌های خاص و نام‌های پدری می‌آید"

Ašxarh-alan «دنیایی» از ašxarh «دنیا»، mayrakan «مادری» از mayr «مادر» vačarakan «تاجر» از vačar «تجارت» داریم. (R.Schmitt, 1987)

akan – (R.Schmitt, 1987) از akāna – ایرانی باستان (kent, 1379, p 164) «فارسی میانه پارتی: (a)kān, (a)gān» می‌باشد (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۹) که این پسوند (a)gān از رایج‌ترین پسوندهای ارمنی است.

در بعضی واژه‌ها با نگاه داشتن پسوند ایرانی میانه کهن k- است در حالی که در موارد دیگر همین پسوند در واژه‌ها به صورت g- آمده است که خود می‌تواند عصر وام‌گیری را نشان دهد:

اما در مواردی دیگر پسوند g- ایرانی در ارمنی تبدیل به k- شده است که می‌توان گویایی تمایل زبان ارمنی به k- پسین می‌باشد:

* niwēḍak> nuirak, *patwēḍak> paturiak, *kafšak>košik, *rak>erak, pambak> bambak, *nakan>nkan, atük>atak, pahrak< pahak (R.Schmitt, 1987)

dehkan «استاندار، بخشدار» (Acharian, ibid, V1, P47) مالخاسیان پهلوی این واژه ندارد. (Malkhasian, ibid, V1, P502)

پهلوی: dahigān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۰) فارسی نو: دهقان o(vo)stikan «حاکم، شاه‌زاده، فرمانده» (Acharian, ibid, V3, P571) : oštīgān (Huschmann, ibid, P 215) (Malkhasian, ibid, V3, P572) پهلوی : oštīgān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵) پارتی: oštīg محکم، ثابت (Boyce, ibid, P18)

apat/-ābād – پسوندی است به معنای «مکان مسکونی» است و از ایرانی باستان āpāta- به معنی «محافظت شده» و در فارسی میانه پارتی ābād (رضایی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۹) داریم.

در ارمنی *apat* داریم به معنی «آباد، آبادی» این پسوند در فارسی در کلماتی که مکان بیان می‌کنند، می‌توان یافت مانند سعادت آباد، علی‌آباد (Acharian, ibid, V1, P239)، مالخاسیان فقط فارسی را داده و به معنی سکونت یافته، آباد (Malkhasian, ibid, V1, P207)، پهلوی *ābād* (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۲۷)

ارمنی *anapāt* «خالی از سکنه، ناآباد» (Malkhasian, (Acharian, ibid, V1, P181) *ibid*, V1, P89) (Hubschmann, ibid, P,7)، پهلوی: *anābād* (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۲۷) فارسی نو: ناآباد، بی‌آبادانی

-aran (Schmitt, 1987) پسوند در اسم‌هایی که مکان را بیان می‌کند دیده می‌شود.

در ارمنی واژه‌هایی مانند *ganjarian* «خزانه» از *ganj* «خزانه»، *zoharan* «قربانگاه، محراب قربانی» از *zoh* «قربانی»، *βagaran* «باگران» (R.schmitt, 1987) *-aran* از ایران باستانی: *-dāna* «جا» (kent, 1379, p189) پارتی: *ān* (رضایی، باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۹) فارسی باستان: *daivadānu* ((kent, 1379, p189)

Arēn پسوندی است که در صفت‌ها و قیدهایی که بیان‌کننده زبان‌اند، استفاده می‌شود.

(Leroy, 1964-pp-131-133)

Yownarēn «یونانی» از *yoyn* = یونانی

Asorarēn «سوری» از *Asori* = سوری (R.schmitt, 1987)

این پسوند از ایرانی باستان *ādayana* (kent, 1379, p166) و پارتی: *ādēn* (Boyce, ibid, P5)

فارسی نو: *āyin*

astan (R.schmitt, 1987) این پسوند در اسم‌هایی که مکان را بیان می‌کند، به خصوص در اسم کشورها می‌آید. این پسوند برای نام‌گذاری وقت و فصول هم استفاده می‌شود: مانند zamistān, tāpistan (شادان، ۱۳۷۹، ص ۳۸)

این پیوند که اسم مکان می‌سازد در فارسی نو در کلماتی مانند: نارنجستان، کوهستان، شبستان، بیمارستان داریم. (کشانی، همان، ص ۶۸)

این پسوند از stāna ایرانی باستان می‌باشد. (kent, 1379, p210) و در فارسی میانه پهلوی به صورت stān- می‌آید. (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸)

این پسوند در پارسی به صورت - astan, - istan - می‌باشد که از اسم، اسم مکان می‌آید و در واژه‌هایی مانند bandistān «زندان»، bōdistān «بوستان»، Hindistan «هندوستان» داریم. (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵، ص ۹۸)

در ارمنی به صورت -astan داریم و در کلماتی مانند: darastan «باغ» از dar «درخت»، ayastan «ارمنستان» از Hay «ارمنی»، xužastan «شوش» از xuž «خوز»، Asorestan «سوریه» از asori «سوریه‌ای» (R.schmitt, 1987) پارسی: xūžistān (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹)

aspastan «طویله اسب‌ها، آخور» (Acharian, ibid, V1, P272) از asp «اسب» ایرانی باستان می‌باشد

(kent, 1379, p73) (Malkhasian, ibid, V1, P237) پهلوی: aspestān «آخور» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۴۳)

darastan «باغ، دارستان» (Acharian, ibid, V1, P635) (مالخاسیان، پهلوی واژه ندارد)

(Hubschmann, ib, P137) (Malkhasian, ibid, V1, P497) پهلوی: dāristān از dār «درخت» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۱) فارسی میانه و پارسی ترفانی: dār (Boyce, ibid, P33)

Šahastan «شهر بزرگ، پایتخت» (Acharian, ibid, V3, P483) (مالخاسیان این واژه را به شکل šahastan) پهلوی: šahrestān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱)

(Acharian, ibid, V3, P570) «شاه نشین، شاهانه» o:(vo)stan
awestān (Hubschmann, ibid, P215) (Malkhasian, ibid, V3, P572) پهلوی:
«استان، ناحیه» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۴۶)، فارسی میانه و پارتی ترفانی: awestām
(Boyce, ibid, P18)
bān- پسوندی است در فارسی با اسم ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد: مانند پاسبان،
باغبان، جنگلبان، دژبان، دربان (کلباسی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۲).
bān- به معنی محافظت و نگهبانی می‌باشد و در زبان فارسی، مشتقات «بان» جزء
واژگان اداری یا نظامی محسوب می‌شود: دریابان، پاسبان (کشانی، ۱۳۷۱، ص ۴۰)
Pān- صورت دیگری از این پسوند است که به اسم اضافه و اسم ذات می‌سازد و
به معنی «نگهدار چیزی، نگهبان چیزی» می‌باشد: marzpān «مرزبان»،
stōrpān «نگهدار اسب» (شادان، ۱۳۷۹، ص ۳۷)
Pān/-bān هر دو پسوند از pāna ایران باستان می‌باشد که به اسم افزوده می‌شود و
چنانچه بیان شد اسم یا صفت به معنی نگاهبان، محافظ می‌سازد: mihrbān,
gēhbān (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۷)
در فارسی میانه پارتی: Pān/-bān (رضایی، باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۷) و در فارسی
نو: bān- می‌باشد.
تعداد واژه ارمنی در زیر آورده شده که می‌توان پسوند pan و یا pāna ایرانی
باستان را در آن‌ها مشاهده کرد. (R. Schmitt, 1987)
ارمنی: darpān «دربان» (Acharian, 1971, V1, P634) (Malkhasian, 1361, V1,
P496)
(Hubschmann, 1962, P137) پهلوی: darpān «دربان، دروازه‌بان» (مکنزی، ۱۳۷۹،
ص ۶۰) فارسی میانه: darbān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۰) فارسی نو: دربان
Marzpān «مرزبان» (Acharian, ibid, V3, P282) (Malkhasian; bid, V3, P278)
پهلوی marzbān (مکنزی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵)
ارمنی: pahakapan «حارس حافظ» (Acharian, ibid, V4, P13) (Malkhasian, ibid, V4, P28)

(Hubschmann, ibid, P217)

پهلوی: pāhrakpān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹) پارتی: pāhragbān (Bayce, ibid, P67)

ارمنی: paštpan «پشتیبان، نگهبان» (Malkhasian, (Acharian, ibid, V4, P24)

(Hubschmann, ibid, P221) ibid, V4, P49)

پهلوی: bayaspān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۵۱)

ارمنی: patogosapan «لقبی از سرداران ایرانی» (Acharian, ibid, V4, P31)

(Malkhasian, ibid, V4, P60) (Hubschmann, ibid, P223) پهلوی: pāyngōs

(مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳) پارتی: pādḡōs (Boyce, 1977, P66)

«دان»، «dān» پسوندی دیگر است که به کمک اسم اشیاء، اسم ظرفی را می‌سازد که

شیء مورد نظر ریشه را در خود جای می‌دهند مانند شمعدان، گلدان (کشانی، ۱۳۷۱، ص ۳۴)

همچنین این پسوند اسم مکان‌هایی می‌سازد که معمولا سرپوشیده‌اند و به عنوان

اصطبل یا انبار حیوانات و یا اشیای مورد بیان ریشه را در خود جای می‌دهند مانند:

گاودان، مرغدان، شیردان (کشانی، ۱۳۷۱، ص ۳۵)

ارمنی: patuandan: چهار پایه‌ای است که جلوی تخت شاهان برای گذاشتن پا

قرار می‌دادند، سکو. (آچاریان این واژه ندارد) (Malkhasian, ibid, V4, P70)

ارمنی: zndān، زندان (Acharian, ibid, V2, P102)، مالخاسیان پهلوی این واژه را

ندارد

(Malkhasian, ibid, V2, P28) (Hubschmann, ibid, P 1510) پهلوی zēndān،

فارسی میانه (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰)، فارسی میانه و پارتی ترفانی (Boyce, zēndān

ibid, P105) فارسی نو: زندان

Ean- پسوند دیگری است که در صفات مخصوص به نام‌های خاص خانوادگی به

کار می‌رود. (R.Schmitt, 1987)

Arewelean «شرقی» از arewel-k³، اسم جمع می‌باشد «شرق»

Aramean «پسر ارمنی» از i āna یا i ānām اضافه جمع می‌باشد.

در پارتی: ān از ana ایران باستان برای نمایاندن نسبت پدری می‌آید: مانند pākagān, sēlūkān (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵، ص ۹۶) (R.Schmitt, 1983) در فارسی نو «ی» به اسم‌هایی که معرف مذهب، شخص، مقام، منطقه ... هستند می‌پیوندد و صفت‌هایی که توصیف‌کننده انسان‌هایی هستند که به مذهب، شخص، مقام، منطقه مذکور در ریشه اعتقاد، وابستگی و یا علاقه عمیقی دارند: مانند اسلامی (مذهب+ی)، اسم شخص + ی (زرتشتی)، اسم کشور+ی (انگلیسی)، نژاد با اتصال به اسم ذات و معنی صفت‌هایی می‌سازد که منشأ پیدایش اشیاء را بیان می‌کنند: مانند: نژادی، معدنی، ارثی. «ی» به اسم ذات اضافه می‌شود و صفت‌هایی که مالکیت بیان می‌کند، می‌سازد: مانند؛ دولتی، اربابی. (کشانی، همان، ص ۱۸)

gār-kar (Schimith, 1983) پسوندی دیگر است به معنی «انجام دادن» و از kāra ایران باستان می‌باشد (kent, 1379, p179) و در فارسی میانه پارتی: gār داریم و صورت دیگر آن -kar است. (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵، ص ۹۹)

در پارتی کلماتی مانند astārgar «گناه‌کار»، bazakray (بزه‌کار) nēwgar «نیکوکار» wizindgār «گزندرسان» داریم. (رضایی باغ‌بیدی ۱۳۸۵، ص ۱۰۰)

گر، گار، کر، کار از اسم یا ریشه‌های فعل، نام پیشه یا اسم فاعل می‌سازد مانند کارگر، استعمارگر، آموزگار (لازار، ۱۳۸۴، ص ۲۹۴)

Kar از اسم ساده صفت فاعلی می‌سازد مانند pērōzkar و یا صفت apasōskar می‌سازد. (شادان، ۱۳۷۹، ص ۳۵)

در ارمنی awgtakar «سودمند» از awgowt «سود» داریم.

ارمنی: hamarakar «حسابدار» (Acharian, ibid, V3, P37) مالخاسیان: پهلوی این واژه ندارد.

(Malkhasian, ibid, V3, P29) پهلوی: āmārgar (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۳۷) فارسی نو:

آمارگر

ارمنی: paykār: پیکار، جنگ، مجادله (Acharian, ibid, V4, P19). مالخاسیان:
پهلوی این واژه ندارد (Malkhasian, ibid, V4, P46) پهلوی و فارسی میانه: pahikār
نبرد، اختلاف» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۴)

پارتی: padkār «نبرد، ستیز» (Boyce, ibid, P68) اوستا: pati.kāra
(Bartholomae, 1961, P818)

ارمنی: vnasakar «گناه‌کار» از vnas «زیان، خطر» (Malkhasian, ibid, V4,
P350) فارسی میانه پارتی āstārgar (Boyce, ibid, P15)

فارسی میانه: wināhgār «گناه‌کار» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۹) فارسی باستان: zūrakara
«بدکار» (kent, 1379, p211)

ig/ik (R-schmitt, 1987) از پسوندی است که از ika ایرانی باستان می‌باشد.
(kent, 1379, p174) و از اسم، صفت می‌سازد و در پارتی هم صفت می‌سازد مانند
andarz wāzīg = هوایی (برای ساختن صفت از اسم)

zrēhīg «دریایی» lōgīg «دنیايي» mōxšīg «مربوط به رستگاری» و یا برای
ساختن صفت از ماده ماضی: wxordīg «خوردنی - غذا»، صفت از صفت مانند:
ispurīg «پر، کامل» (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰)

در ارمنی به صورت ik داریم: hayrik «پدری» از hayr «پدر» (R.schmitt, 1983)
Pok-ik «خیلی کوچک» از p'ok'r «کوچک» (R.schmitt, 1983)

Kert - (Schmith, 1987) پسوند kert در انواع گوناگون اسم مکان‌ها یافت
می‌شود. مهم‌ترین این‌ها آن است که با اسم اشخاص به عنوان جزء اول به کار می‌رود.
Kert «کار شده، ساخته شده» می‌باشد که در ارمنی هم به همین صورت -kert
می‌باشد. (Acharian, ibid, V2, P579) (Malkhasian, ibid, V2, P430)

پهلوی: kird/-kart به معنی «عمل کرده» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۹۸)

این پسوند در فارسی میانی پارتی به صورت kirt ، gird داریم. (رضایی باغ بیدی،
۱۳۸۵، ص ۱۹۵) و از ایرانی باستان krta «ساخته شده» می‌آید. (kent, 1379, p 179)

فارسی باستان *duškrta* به معنی «بد ساخته شده» داریم (kent, 1379, p122).
فارسی میانه پارتی؛ *yazdegird* (Boyce, ibid, P103) داریم.
ارمنی: *dastakert* «ساخته شده به وسیله دست» (Acharian, ibid, V1, P627)
مالخاسیان (پهلوی این واژه ندارد) (Malkhasian, ibid, V1, P4249)
(Hubschmann, ibid, P1135)
dastegird (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۲) فارسی نو: دستگرد.
در ارمنی *Tigranakert* «ساخته شده به وسیله تیگران» *xosrouakert* «ساخته شده
به وسیله خسرو» و ... نیز داریم (Schmith, 1987)
Mān - در فارسی وندی سترون می‌باشد که با اسم یاستاک حال یاستاک گذشته
فعل ترکیب شده و اسم می‌سازد و در معنی مصدری در کلماتی مانند (زایمان) و در
بعضی کلمات به معنی شباهت مانند (آسمان) و در بعضی کلمات به معنی نسبت
(دودمان، سازمان) به کار رفته است.
فارسی میانه آن *mān* می‌باشد (کلباسی، همان، ص ۱۳۹)
Mān به برخی از اسم‌ها اضافه و اسم مصدر، اسم مکان، اسم معنی می‌سازد (کشانی،
۱۳۷۱، ص ۵۱)
در ارمنی کلمه *paymān* داریم «پیمان، عهد» (Acharian, ibid, V4, P18)
مالخاسیان (پهلوی این واژه ندارد) (Malkhasian, ibid, Vi, P45)
فارسی میانه / پهلوی: *paymān* (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳)
پارتی: *padmān* (Boyce, ibid, P68)
bed, pet پسوندی دیگری که در فارسی و همچنین در ارمنی وجود دارد.
(E-Benveniste, 1961, pp 631-640), (M,Leroy, 1960, pp 109-128, 1961,
pp 517-21)
در ارمنی: *pet* به معنی «رئیس، صاحب منصب، شاهزاده» (Hubschmann, ibid, P22)
(Acharian, ibid, V4, P73) (Malkhasian, ibid, V4, P93) پهلوی و فارسی میانه:
pat و شکل درست آن *pet* می‌باشد. (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۵۲)

در پارتی: به صورت bid می‌باشد که از pati ایران باستان می‌باشد و به اسم اضافه می‌شود و اسم دیگری به معنی «صاحب، رئیس» می‌سازد: bārbid «رئیس بارید»، «dibirbid» (دبیرید) handarzbid «اندزبد» (رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۵، ص ۹۷) و در اوستا، pati داریم در فارسی نو در کلماتی مانند سپهد، موبد داریم.

این پسوند در واژه‌های زیادی در ارمنی یافت شده است:

aspet (منصوریان، ۱۳۶۴، ص ۱۴) «اسب سوار، سوارکار» از فارسی باستان: (kent, 1379, p 173) asa- pati

فارسی باستان (kent, 1379, p 173) asā ختنی: (Bailey, 1979, P11) aśśa

Darapet «دربان، سرایدار» (منصوریان، ۱۳۶۴، ص ۵۹۳) از اوستا: dvar- «در» (Bartholomae, ibid, P765)

dehapet, dehapet: «رئیس بخش، ناحیه» (Acharian, ibid, V1, P647) اوستا:

duirahapatay (Barttplomae, 1961, P709) پهلوی dai (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۳)

سغدی: ztyw (غریب، ۲۰۰۴، ص ۹۳) از uzadhyu ایران باستان می‌باشد.

denpet «دهبد، مقام رهبر دینی» (Acharian, ibid, V1, P653) (مالخاسیان پهلوی

این واژه ندارد. (Malkhasian, ibid, V1, P505), (Hubschmann, ibid, P139)

اوستا: daēnā (jekkebs, p252) پهلوی: dēnbed (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۳) (Nyberg, 1381, p61)

dprapet «رئیس کاتب» dpir: نویسنده، منشی (Acharian, ibid, V1, P688)

(Malkhasian, ibid, V1, P540) (Hubschmanni, ibid, P115)

فارسی مانوی کتیبه‌ای: dibīvaī (Boyce, 1977, P 34) فارسی نو: dabīr

gamapet «رئیس قبیله» (ص ۱۱۰۷، ۱۳۵۷، منصوریان) از gāma ایرانی باستان و از

ریشه gam به معنی جمع نگهداشتن می‌باشد (kent, 1379, p 183)

goumapet رئیس تقسیم بندی از gouma می‌باشد (منصوریان، همان، ص ۱۱۰۷) که

از guma, gau ایرانی باستان می‌باشد (kent, 1379, p183) gau به معنی «جمع شدن»

می‌باشد. (منصوریان، همان، ص ۴۴۹)

Goundapet, gndapet «رئیس تقسیم‌بندی gound می‌باشد»

- (Malkhasian, ibid, V1, P469) (Acharian, ibid,V1, P597) gund پهلوی:
gund «سپاه» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۸۱)
پارتی: gund (Boyce, ibid, P43) فارسی نو: گند «معرب جند»
Hambarakapet (رئیس انبار دولتی) (Acharian, ibid, P 233) مالخاسیان پهلوی
این واژه ندارد. (Malkhasian, ibid, V3, P30)
پهلوی: hambār (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۸۳) پارتی: qmbār
(h)ianderjapet (منصوریان، همان، ص ۱۵۴)
(Kinder dapet) «فرمانروا» از پهلوی: handarz (Nyberg, 1381, P94)
karapet «پیشرو، طلایه‌دار» kar از kāra به معنی «مردم، سپاه» می‌باشد.
پهلوی: kāradāk (Nyberg, 1381, p112) kārawān (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۹۸)
Marzpet «کارمند دربار شاهی» (Malkhasian, (Acharian, ibid, 3, P283)
ibid,V3, P278)
Marzbed رئیس مرز (مکنزی، همان، ص ۱۰۵)
nahapet «شاهزاده» (منصوریان، همان، ص ۸۱۹) سغدی n'β-n'f (غریب، ۲۰۰۴،
ص ۲۲۸)
پراکریت شمال غربی: navhapati «شاهزاده» (Schmitt, 1987)
naxararapet «رئیس نجبا» (منصوریان، همان، ص ۱۳۷۶) از nāfa-dāra ایرانی باستان
می‌باشد.
سغدی: n'βδ'r (غریب، ۲۰۰۴، ص ۲۲۹)
Pilapet «نگه‌دارنده فیل» (منصوریان، ۱۳۶۴، ص ۹۱۲) فارسی باستان: kent, ibid,
P197 پهلوی: pīl (Nyberg, 1381, p 161)
Spaskapet: «رئیس پیش خدمتان»، از spas = مقام، شغل، خدمت (Acharian,
ibid, V4, P261)
پهلوی spās (مکنزی ۱۳۷۹، ص ۱۳۶) اوستا:
(Brtholomae, 1961, P1614) spas

Šahapet (رئیس، شاهزاده) (منصوریان، ۱۳۶۴، ص ۸۴۸) از (Acahrian, ibid, šahr V3, P483)

(Hubschmann, ibid, P 208) (Malkhasian, ibid, V3, P493) فارسی باستان:

šahrbed: پهلوی (kent 1379, p181) xšaθra (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۴)

Špet «چوپان» (منصوریان، ۱۳۶۴، ص ۴۸۱) فارسی باستان: (kent, ibid, fšupati

(Nyberg, 1381, p 184) šubān پهلوی: P188)

Takarapet «ساقی» از takar = ظرف، (منصوریان، ۱۳۶۴، ص ۷۴۷) پارسی کتیبه‌ای:

(Gignoux, 1971, p 60) tkrpty

uzgapet «رئیس مردم»، از azg «مردم» پهلوی: azg «شاخه» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۴۷)

Xorapet, axrapet «رئیس طولیه»، پهلوی: āxvarr (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۴۷)،

فارسی نو: ākor از ā.hvarana* و ایرانی باستان می‌باشد. (kent, 1379, p175)

تعدادی از پیشوندهایی که از تاثیر نفوذ زبان فارسی میانه پارسی و فارسی میانه ساسانی به زبان ارمنی می‌باشد و در زبان ارمنی رایجند.

عبارتند از: apa (Leroy, 1975) از ایرانی باستان: apa یا upa (kent, 1379, p167)

abi (Schmitt, 1983) از ایرانی باستان: abitara (kent, 1379, p 168). اوستا:

(Bartholomae, ibid, P90) aiβitara

Awrēn-k به معنی «قانون» می‌باشد و از پارسی (aβ'ēn) می‌باشد. (رضایی باغبیدی،

همان، ص ۱۶۹)

یا dǰ و ham که در صفحات بعد بدان پرداخته شده است.

a- ، یکی از پیشوندهایی است قبل از اسم معنی می‌آید و صفت منفی می‌سازد.

مانند: akār «بیکار» amarg «بی‌مرگ، جاویدان»، asar «بی‌آغاز»، adōstih «دشمنی»

(اسم معنی با معنی متضاد می‌دهد)

a- بر سر صفت یا اسم مفعول می‌آید و معنی صفت منفی می‌دهد. apaytāk

«ناپیدا» (شادان، ۱۳۷۹، ص ۳۹)

و یا می‌توان گفت «نا» به صفت یا اسم اضافه شده و صفت می‌سازد: ناپاک، نامرد

(لازار، ۱۳۸۴، ص ۳۵۷)

در پارتی، *a/an* از *an-/a-* ایرانی باستان می‌باشد. پیشوندی است که بیان‌کننده نفی می‌باشد. *an* پیشوند برای کلماتی که با مصوت آغاز می‌شود، به کار می‌رود. مانند *anaβyād*: بی یار، فراموش شده، *anaryift* «بی‌ارزش»، *apun* «ناراستی» (رضایی، ۱۳۸۵، ص ۹۳)

حال تعدادی از واژگانی که با همین پسوند در ارمنی یافت شده است.

anapat: بدون آب، خالص (Acharian, *ibid*, p 18)، مالخاسیان پهلوی این واژه را ندارد.

an-āp: اوستا: (۲۶ ص ۱۳۷۹، مکنزی، ۱۳۷۹)، *anāb* (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۶) (Bartholomae, *ibid*, p 326)
فارسی نو: ناب

anapact: خالی از سکنه (Acharian, *ibid*, p 181)، (Malkhasian, 1361, p 89)،
(Hubschmann, *ibid* p97)
پهلوی: *anābād* «ناآباد» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۲۶)

anazarm «بی‌رحم، وحشی» (Acharian, *ibid*, p 178) (Malkhasian, *ibid*, p 85)
(Hubschmann, 1962, p 96)
پهلوی: *anāzarm* (مکنزی ۱۳۷۹، ص ۳۹). فارسی نو: بی‌آزم

apeniāze: بی‌نیازی (Acharian, *ibid*, p 234)، مالخاسیان: بی‌نیاز، پر، فراوان
(Malkhasian, *ibid*, p 208)
(Hubschmann, *ibid*, p 105) پهلوی: *abēniyāz* «بی‌نیاز» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۳۰)،
فارسی نو: بی‌نیاز

Apirat «بی‌قانون، بی‌عدل» (Acharian, *ibid*, p 235) مالخاسیان: ناحق، شرور
(Malkhasian, *ibid*, p 209)
پهلوی: *abēdād* «بی‌قانون» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۳۰) فارسی نو: بیداد

Apuxt: گوشت نمک سود (Acharian, *ibid*, p 237).

(Malkhasian, *ibid*, p 106) (Hubschmann, *ibid*, p 106) فارسی نو: ناپخته
پهلوی: *apōxt* (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶)

duš «دوش» از – duš ایرانی باستان (kent, 1379, p 192) می‌باشد. پیشوندی است به معنی «بد» بار منفی به کلمه می‌دهد مانند un, mis, dis در زبان انگلیسی می‌باشد. صورت‌های دیگر این پیشوند، diž, dōž, duž می‌باشد.

duž/ duž معنی عکس پیشوند hu را دارد که اسم را به صفت تبدیل می‌کند: duščašmīh حسودی، dušagāh «نادان» duščašm «بد چشم» (شادان، ۱۳۷۹، ص ۴۱)

این وند سترون است و در کلماتی که وجود دارد با اسم یا صفت ترکیب شده است مانند (دشنام) یا صفت مانند «دژآگاه» ساخته است: دژخیم، دشمن (کلباسی، ۱۳۸۰، ص ۹۳)

در پارتی این پسوند به صورت duš duž, diž, dōž به کار رفته و بار منفی به کلمه می‌دهد. duščihr «بدشکل» dižwār «دشوار» dušman «دشمن، بداندیش» (Boyce, ibid, P37)

و حال تعدادی از واژگانی که در ارمنی با همین پیشوند یافت شده است، عبارتند از: džgoyn «بی‌رنگ، رنگ پریده» (Acharian, ibid, P662) (Malkhasian, ibid, p 511)

پهلوی: dušgōn (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۸)

džkerp «زشت» (acharian, ibid, P 663) (Hubschmann, ibid, P 142)، مالخاسیان: پهلوی ندارد.

پهلوی: duškīrb «زشت، بداندام»، (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۶۸)

džxem «بی‌رحم، وقیح، دژخیم» (Acharian, ibid, p 662). (Malkasian, ibid, p 511) (Hubschman, ibid, p141)

پهلوی: dušxēm دژخیم، بد سرشت (مکنزی ۱۳۷۹، ص ۶۸)، پارتی: dižwār «دشوار، سخت، تند» (Boyce, ibid, P38) فارسی نو: دشمن

hām (Schmitt, 1987) یکی دیگر از پیشوندهایی است که در زبان ارمنی مانند زبان‌های ایرانی باستان به کار رفته است؛

Hām «هم» از hama- ایرانی باستان (kent, 1379, p 213) به معنی «هم» و در پارتی و صورت دیگر آن han می‌باشد: پارتی: hāmādyōn «هم سفر»، hāmčirag «هم نژاد» hamgōn «همگران» (Boyce, ibid, P44)

این پیشوند در فارسی میانه به صورت آزاد و در ترکیب به کار رفته است. در hamāg «همه» hamīh «انجمن» hamāl «همتا» hamgōhr «هم گوهر» hamzamān «همزمان» دیده می‌شود.

«هم» به عنوان پیشوند با اسم ترکیب و اسم، صفت با قید می‌سازد: همراه، هم مدرسه، هم خانه

«هم» با پسوندهای -ī یا e همراه می‌شوند و حاصل ترکیب اسم است: مانند هم‌شهری، هم ولایتی (کلباسی، ۱۳۸۰، ص ۹۶)

در ارمنی به شکل am یا an یا ham آمده است.

و حال تعدادی از واژگانی که در ارمنی با این پیشوند آمده و برگرفته از زبان‌های ایرانی باستان می‌باشد در زیر آورده شده است؛

hamaharz «معاون، یاور، دستیار» (Acharian, ibid, p27) (Malkhasian, ibid, p 34)

پهلوی: hāmharz «همراه» یاور و به صورت hamahr, hamāl آمده است. (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۸۵)

پارتی: hāmhirz «همراه یاور» (Boyce, ibid, P44)

hamavar: «هموار، هم شکل، یکسان» (Acharian, ibid, P21) [malkhasian, ibid, p 28]

پهلوی: hamwār «هموار، برابر» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۸۶) فارسی نو: هموار

hamsayeak: همسایه، دارای ملیت مشترک و واحد (Malkhasian, ibid, p35)

(Acharian, 1971, p 28)

پهلوی: hamsāyag «همسایه» (مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۸۶) فارسی نو: همسایه.

نتیجه گیری:

پس می‌توان گفت، زبان ارمنی به نوبه خود به میزان زیادی از زبان‌های ایران باستان وام گرفته است، از جمله تعدادی پسوند و پیشوندهای موجود در زبان ارمنی که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته شده است، از زبان‌های ایرانی باستان به عاریه گرفته شده‌اند و چنانچه گفته شد، برگرفته از نزدیکی این دو سرزمین را از لحاظ جغرافیایی و یکسان بودن نژادشان می‌باشد.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۸۳: درآمدی بر زبان ختنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲- قریب، بدرالزمان، ۱۳۸۳: فرنگ سغدی، تهران: فرهنگان
- ۳- رضایی باغ بیدی، حسن، ۱۳۸۵: راهنمای زبان پارسی، تهران: ققنوس
- ۴- کشانی، خسرو، ۱۳۷۱: اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- ۵- کلباسی، ایران، ۱۳۸۰: ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۶- راستارگویا، وارسرگی یونا، ۱۳۷۹: دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی الله شادان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- ۷- لازار، ژیلبر، ۱۳۸۴: دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هریس، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها
- ۸- منصوریان، هایدوک، ۱۳۶۴: فرهنگ فارسی-ارمنی، ج دوم، تهران: فارابی
- ۹- منصوریان، هایدوک، ۱۳۵۷: فرهنگ فارسی-ارمنی، ج اول، تهران: چاپخانه آذر
- ۱۰- مکنزی، دیویدنیل، ۱۳۷۹: ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- 11-Bailey , Harold Walter, 1978: Dictionary of khotan saka Cambridge: University Press.
- 12-Bartholomae, c,1905: Die Gatha's des Awesta, strassburg: velag Von karl, J.Trubner.
- 13-Benveniste, 1961: Remarques sur les composes armeniens en-pet, Handes Amsorya 75.
- 14-Boyce, Mary, 1977: A word list of Manichaen Middle Persian and Parthian, Teheran, Liège, Bibliotheqne pahalavi
- 15-G.Bolognesi, 1960; Le fonti dialettali degli imprestiti iranici in armen, Milan.
- 16-Gignoux, philippe, 1972: Glossaire des inscriptions pehlevies et Parthes, London: Corpus Inscriptionum Iranicarum, Lund Humphries
- 17-H. Hubschmann, 1962: Armenische Grammatik, Germany
- 18-H.Acharian, 1971: Haieren Armatakan Bararan, Yerwan
- 19-Kellens, dean, Eric Pirart, 1990: les texts vieil Avestiques, Vol2, Répertoires grammaticaux et lexique, Wiesbaden: Dr Ludwig Reichert verlag

- 20-Kent, Roland Grubb, 1952: old Persian, Tehran: Tahouri
- 21-M. Leroy 1964: les mots arménien en-aren, in: école des langues orientales Anciennes de l'institut catholique de paris, Memorial du cinquanteaire 1914-1964, paris.
- 22-M.Leroy, 1960: Les composes armeniens en-pet, Ann I pho 15,
- 23-M.Leroy, 1961: suffixes d'origine iraniene dans la toponymie armenienne, studia onomastica Monacensi4.
- 24-Nyberg Henrik, 2003: A manuel of Pahlavi, Tehran: Asatir
- 25-R.Schmitt, , Iranian influences in Armenian Language, 1987, available at encyclopedia Iranica
- 26-Riechelt, H , 1911: avesta reader, Glossary and Index, strassburg
- 27-S.Malkhasian, 1361: Harieren Batsatrakan Bararan, Tehran.
- 28-W.B. Henning, 1958: Mitteliranisch

